



تاریخ، علم زنده

دکتر عبدالرسول خیراندیش

آنان که از علم تاریخ و اصول و قاعده‌ها و فایده‌های آن به درستی اطلاع ندارند، در بیانی عوامانه، همواره این طعن و کتابه را نسبت به این علم شریف و مفید دارند که تاریخ به مرده‌ها می‌پردازد. تصور چنین اشخاصی آن است که بدین ترتیب، تاریخ فاقد پویایی و کارایی است و لذا مرده است.

هرچند چنین اظهارنظری حاکی از بی‌دانشی گوینده و افق بسته و نگرش محدود او است و نزد هیچ یک از عوالم و صاحبان اندیشه و نظر، چنین فضاوتی دیده نشده است، و لذا اعتبار ندارد و برای بحث و نظر، محل اعتنا نیست، اما چون همواره این خطر وجود دارد که این تصور بعضی را نسبت به درس تاریخ دچار مشکل سازد، در این خصوص توضیحی مختصر داده می‌شود.

تاریخ دربردارنده دانش ما از گذشته است. اما بدون شک تاریخ به تمامی گذشته نمی‌پردازد. از تمامی گذشته، همواره بخشی از آن مورد توجه مورخ قرار می‌گیرد و بسا که مورخی دیگر، بخشی دیگر را مدنظر قرار دهد. هیچ مورخی نمی‌تواند ادعا کند که تمامی گذشته را ثبت و ضبط کرده است، زیرا اصولاً چنین امری محال است. لذا گزینش از میان رخدادهای گذشته، امری حتمی است. این سنجش و گزینش محدود و منحصر به منابع دست اول تاریخی که رویدادها را ثبت و ضبط می‌نماید منحصر نیست، بلکه مورخانی که در دنبال می‌آیند و نظر به منابع دست اول دارند نیز، به سنجش و گزینش در منابع مقدم دست می‌زنند.

مردمان هر عصری در رجوع به آثار مورخان، فقط بخشی از تاریخ‌نویسندگان را که مطلوب و موردنظر آن‌ها است، مورد توجه قرار می‌دهند. ای‌پسا مردمان عصری گوشه‌ای از تاریخ‌نویسندگان را مورد توجه قرار دهند که نسل پیش از آن‌ها عنایتی بدان نداشته‌اند. این جریان دائمی ادراک مجدد و بازشناسی تاریخ، هیچگاه متوقف نمی‌شود و همواره پویا و منطبق با شرایط جامعه و خواست هر نسلی، استمرار می‌یابد.

ایراد کسانی که تاریخ را مرده می‌پندارند، اگر به گذشته خاموش بشر است ربطی به تاریخنگاری ندارد، کما این که اعمال کنونی بشر نیز، روزی به گذشته سپرده خواهد شد. اما اگر ایراد بر دانش تاریخ است که هیچگاه ایستایی و توقف نداشته است. **درواقع در ارزیابی رکود یا پویایی تاریخنگاری، نباید به سراغ رخدادهای تاریخی رفت، بلکه باید به سراغ مورخان و مطالعه‌کنندگان تاریخ رفت.** این بخش از دانش تاریخی، یعنی فاعلان شناسایی آن، اصل و اساس تاریخ را تشکیل می‌دهند، زیرا هم خود بخشی از تاریخند و هم مطالعه‌کننده آن. رابطه پیچیده و توأم با ظرافت و باریک بینی که در این‌جا پیش می‌آید، برای عوام قابل درک و تشخیص نیست و کسانی که به تاریخ عنوان مرده می‌دهند، از همین گروه هستند.

درک اینان از تاریخ ایستا و سطحی است. درحالی که ادراک تاریخ مستلزم نگرشی پویا از پدیده‌های پویاست و این فرایند ساده‌ای نیست و در مقام تحلیل نظری، بسیار پیچیده خواهد بود.

اگر تعبیر **انوارد مالکان**، مورخ انگلیسی را از تعامل رخداد تاریخی با فاعل شناسایی تاریخ، به گفت‌وگوی گذشته و حال تعبیر کنیم، این گفت‌وگو زنده و پویاست. ولی ادراکی بیش از سطحی‌نگری می‌خواهد تا دانسته شود. نیز اگر این سخن **گروه مورخ** ایتالیایی را بپذیریم که می‌گوید هرکسی از کرسی معرفتی روزگار خود به تاریخ می‌نگرد و لذا، تمامی تاریخ در واقع تاریخ زمان حال است، درمی‌یابیم که تا چه اندازه فعلیت یافتن دانش تاریخی مستلزم پدیده‌های به نام انسان، آن هم انسان اندیشمند و به خصوص انسان مورخ است.

گذشته تاریخی بدون مورخ و به طور کلی انسان زنده، نه موجودیت می‌یابد و نه درک می‌شود. لذا در ارزیابی دانش تاریخی هر عصر باید به مردمان آن عصر نگریست.

بر این اساس موقعیت علم تاریخ در هر عصر وابسته به موقعیت فرهنگی و علمی آن عصر است. این سخن بدان معناست که تلقی مردمان از گذشته درواقع بازگوکننده تعبیر و تفسیر و معنایی است که از خود دارند. اگر ملتی خود را زنده می‌داند، چگونه ممکن است در تاریخ به امری توجه کند که در اساس مرده است، هیچ خاصیتی ندارد، و هیچ فایده‌ای هم بر شناخت آن مترتب نیست؟ اصولاً چنین امری حتی قابل تصور هم نیست. مگر برای مردم و فرهنگی که در فضای گذشته زندگی می‌کنند، برای گذشته و به خاطر گذشته نفس می‌کشند و اصولاً در حال زندگی نمی‌کنند، بلکه در گذشته به سر می‌برند.

درواقع موقعیت علم تاریخ بستگی به گذشته‌ای که یک جامعه داشته است ندارد، بلکه منوط و مربوط به مردم کنونی آن جامعه است. باید دید آیا اراده آن مردم در بازگشت به گذشته، مانند در حال با رفتن به سوی آینده خواهد بود؟ بدون شک علم و اراده یک مردم و تعالی و ترقی جویی آنان نسبتشان با گذشته به حال و آینده را تعیین خواهد کرد.

در پاسخ به این پرسش که ما نیازمند گذشته هستیم یا گذشته به ما نیاز دارد، بدون شک این ما هستیم که به گذشته نیازمندیم. اگر گذشته پدیده‌های پشت سر گذاشته شده است و به تعبیری، فضای فرهنگی مرده به شمار می‌آید، دیگر نه سخنی دارد نه موجودیتی و نه خواستی. پس چرا بدان توجه می‌کنیم؟ درحالی که می‌دانیم مردمان هر عصری براساس خواست و نیازی که دارند، به تاریخ رجوع می‌کنند.

به راستی چه ضرورتی برای توجه به تاریخ وجود دارد؟ چرا با چنین نگاهی به گذشته، یاد و خاطره و آثار و نتایج پدیده‌های گذشته را زنده می‌کنیم و حتی می‌کوشیم که آن را جاودان بسازیم؟ سخن در اینجا بر سر آن که چه قسمت و چه مچلی از تاریخ ارجحیت دارد نیست، بلکه صرف توجه مرمری زنده، هوشیار و خواهان ترقی و تعالی برای نظر افکندن در گذشته‌هاست زیرا درواقع این اقدام آنان است که مردگان تاریخ را برمی‌انگیزد و زنده می‌سازد و حضوری ملموس و محسوس به صورت خاطره قومی، سنت ملی، میراث فرهنگی، ارزش‌های اجتماعی-بدان‌ها می‌بخشد. حتی گاه برای احیا و حفظ آن، سرمایه‌های هنگفت مادی و انسانی نیز صرف می‌کند. شکی نمی‌توان داشت که هر نسلی در هر عصری، در رجوع به گذشته‌ها پاسخ به پرسشی و رفع نیازی و ضرورتی را جست‌وجو می‌کند و چون بدان می‌رسد، این رجوع را استمرار می‌بخشد. در غیر این صورت باید در صحت خرد انسانی به خاطر پرداختن به تاریخ تردید روا داشت.

نگاهی کوتاه به رقابت دولت‌ها و ملت‌ها برای تصاحب خاطره تاریخی یکدیگر و نیز تلاش مجدانه آن‌ها برای حفظ میراث فرهنگی، نشان می‌دهد همان‌گونه که یک انسان از فراموشی در هراس است و کم کردن خویش موجب عدم تعادل او می‌گردد یک جامعه نیز با از دست دادن گذشته خویش به واقع هویت خود را از دست می‌دهد. برای گریز از این وضع خطرناک، همواره خاطره تاریخی ملی عزیز و گرامی داشته می‌شود، به مکان تعلیم داده می‌شود و بر پاسداری از آن تأکید می‌گردد. با همه این احوال می‌توان گفت که تاریخ مرده است؟ اگر مرده است پس این همه حساسیت‌های سیاسی، فرهنگی اجتماعی- در مورد رخدادهای تاریخی، شخصیت‌ها و به طور کلی آن‌چه که به گذشته سپرده شده است از چه‌روست؟ در دنیای امروز حتی در مواردی مسائل بسیار جزئی و قضاوتی بسیار ساده در تاریخ همه کشورها با حساسیت و دقت پی‌گیری می‌شود. برآستی چرا دولت‌ها و ملت‌ها همگی به طور توانمان بیم و امید از تاریخ را با خود دارند؟ این همه نشان نمی‌دهد که تاریخ به واقع مرده نیست؟ آیا گویای این واقعیت نیست که زنده یا مرده بودن تاریخ بستگی به زنده یا مرده بودن ملت متعلق بدان و دارندة آن دارد؟

درک ضرورت، اهمیت و حساسیت تاریخ برای جامعه و فرهنگ آن، واقعیتی اجتناب‌ناپذیر برای دست‌اندرکاران و مسئولان تعلیم و تربیت و فرهنگ کشور در تمامی سطوح است. این ادراک در سطحی گسترده‌تر فقط خاص نخبگان نیست، بلکه تمامی آحاد جامعه را نیز دربر می‌گیرد. در این راستا وظیفه مؤلفان، محققان، استادان و دبیران تاریخ سنگین‌تر است. آنان می‌توانند با بازشناسی نو به نو تاریخ و انطباق مداوم آن با دانش روز و کارآمد ساختن آن در پاسخگویی به نیازهای هر دوره، موجب رشد و اعتلای علم تاریخ شوند.

تاریخ مرده نیست، زنده است و هر زمان می‌توان از آن پیمای دریافت کرد. تجربه‌ای از آن آموخت و از آن به عنوان کمان گوهر، سرمایه‌ها برداشت، اما این خود مستلزم شنوایی از تاریخ است، تجهیز به دانش روز و درک ضرورت‌ها و نیازها را طلب می‌کند. بدون شک اگر دست‌اندرکاران تاریخ بی‌خبر و بیگانه از جامعه خویش و شرایط و خواست‌های آن باشند، نخواهند توانست سرزندگی، شادابی و پویایی این رشته از دانش بشری را حفظ کنند و آن را در طریق کمال و ترقی قرار دهند.